

کتابخانه دانشگاه تهران
 شماره ثبت: ۱۳۰۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰/۰۰/۰۰

نگاه کرد آصف چون دیده شوکت لوتی
 کف خاکستر من لعل او را که میبرد
 خوش نگاهی باز مویانم نظر باز کند
 جسم کلکونی پسند لعل از نام کند
 برک کای چون لاله از دایره ز سینه تمام شود
 بسکه از خون خسته ام چون باز آید بر سر
 حرف روی بفرنگ بار از بس باز بست
 استیفاقی است ایثار
 باجو کلکونی که سرک
 اندازد بدک دایره معنی دلشک میبوسد
 بود از گرم رفتن نقش باجم چشمی اش
 سرب آب آتشین خلق لطف که می آید
 محبت کار خود را میکنند در هر کجا باشد
 دلی خوی که کند من بی تو فکر خجل دار
 کشتی دلی بی آرزو بلبلی بخوبی آید
 طلبکار تو چون طوایر در دست زخمو
 نخبه بودی ما آتش در آب کردین
 سگر از نلی ما باز امید ای خدای
 چشم ما که شوکت از جبر بر نمیگرد
 کف خاکستر من لعل او را که میبرد
 جسم کلکونی پسند لعل از نام کند
 بسکه از خون خسته ام چون باز آید بر سر
 باجو کلکونی که سرک
 اندازد بدک دایره معنی دلشک میبوسد
 بود از گرم رفتن نقش باجم چشمی اش
 سرب آب آتشین خلق لطف که می آید
 محبت کار خود را میکنند در هر کجا باشد
 خطه دارد
 شکست این سینه از موج کای لاله
 کشتی بلبلی آواز شکست رنگ خور
 بخود بچیده سرد روی از شکست خود
 فلاح لعل جلاله در شکست خود
 که چشم هو بر این لاله در شکست خود
 سرب این رسته لاله با کف در شکست خود

لوتی

شوق جوی سلسله جنان دلی شکست
 میرد شوق بسوی تو مرا میترسم
 کس را این نشأ تو بر این کلکونی
 کس را بیایم دلی شکست لبتا نظر
 تارهای مرده لوتی
 لاله گرم در لعل
 چراغ خانه عاشق چه مردن نمیداند
 بیا کیفیت احوال این میخانه بر این
 بجا بهل سر زنده ما خلق کاری نمیداند
 شد کلاخ اول جوشن مہار او
 دل خنک از دیدن لوتی صورت
 کای ساغر بر بزم خفیه دلشک میگرد
 تو چه کن که با می فرصت از خونی
 زمین بگری کتبت نوبهار اند
 پسندم چون توانم کام دل از سوختن کرد
 در
 بهار صلح ما آفر خزان جنگ میگرد
 بهر تصویر بر روان از صف خاکستری
 که بخود نقش قدم باله در شکست شود
 چنین دامان تو موج می کار کند
 سخت تر باز نگاهم ز رنگ شکست
 به آرام شوکت
 اینک شود
 ز غلظت دور کس ماه من روزگ
 زبان موج بی را بکسی چون نمیداند
 زبان زنده آزار رنگ کردن نمیداند
 لاله خاکی کتبت ز رنگ کلکونی
 خاک صحرای کشته نقش بر این نمیداند
 بدو رمن بجا ساغری رنگ میگرد
 قدم تا مینوی نقش قدم فرنگ میگرد
 که تار کشتی بجا آید بچشمین رنگ میگرد
 که از بطلان عهد پیمان آتش شکست میگرد
 بهار صلح ما آفر خزان جنگ میگرد